

شخصیتِ باباطاهر

معصومه معدن‌کن (دانشگاه تبریز)

باباطاهر عارفی سوخته‌دل، عاشقی سرگشته، و رندی قلندر است. در میان همه عنوان‌ها، شاید سوت‌ده‌دل مناسب‌ترین عنوان برای او باشد. او خود نیز بارها خویشتن را با این صفت معرفی کرده است:

نوای ناله غم‌اندوخته دونو عیارِ قلبِ خالص بوته دونو
بوره سوت‌ده‌دلان و هم بنالیم که قدرِ سوت‌ده‌دل سوت‌ده دونو^۱

شعرِ باباطاهر تسکین‌دهنده دل‌های بی‌قرار و ترانه‌های دلنشین او ورد زبانِ عامه اهل ذوق به خصوص کسانی است که از درس و مکتب فارغ و کلامشان آسوده از زحمتِ انگشتِ کسان است. نغمه‌های سوزناک و عاشقانه او را بارها از زبان کشت‌کاران و چوپانان و پیشه‌وران، از زن و مرد و بزرگ و کوچک، شنیده‌ایم و شاید دوبیتی بسیار مشهور ز دست دیده و دل‌هر دو فریاد را، که چه بسا صورت تازه‌تر سروده او باشد، از زمره‌های شاعرانه اهل ذوق و دل‌سوختگان محبت بتوان شمرد.

مستندترین خبری که از باباطاهر در دست داریم روایتی است در *راحة الصدور* راوندی که از ملاقات طغرل سلجوقی با وی در همدان حکایت و به توصیه باباطاهر به طغرل در باب عدالت اشاره دارد:

شنیدم که، چون سلطان طغرل‌بک به همدان آمد، از اولیا سه پیر بودند. باباطاهر و باباجعفر و شیخ حمشا. کوهکی است بر در همدان آن را خضر خوانند، بر آنجا ایستاده بودند؛ نظر سلطان بر ایشان آمد. کوهکی لشکر بداشت و پیاده شد و با وزیر ابونصر الکندری پیش ایشان

(۱) دیوان باباطاهر عریان همدانی، به تصحیح وحید دستگردی، انتشارات نوین، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۳، ص ۳۹.

آمد و دست‌هاشان ببوسید. باباطاهر پاره‌ای شیفته‌گونه [= مجنون‌وار] بودی. او را گفت: ای تُرک، با خلق خدا چه خواهی کرد؟ سلطان گفت: آنچه تو فرمایی. بابا گفت: آن کن که خدا می‌فرماید؛ آیه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ [نحل: ۹۰]. سلطان بگریست و گفت: چنین کنم. بابا دستش بستد و گفت: از من پذیرفتی؟ سلطان گفت: چنین کنم. بابا سر ابریقی شکسته، که سال‌ها از آن وضو کرده بود، در انگشت داشت، بیرون کرد و در انگشت سلطان کرد و گفت: مملکت عالم چنین در دست تو کردم، بر عدل باش.^۲

هرچند، رضاقلی خان هدایت معاصر بودن باباطاهر را با سلاطین سلجوقی خطا دانسته است.^۳

حمدالله مستوفی او را باباطاهر دیوانه معرفی و به مزار او در همدان اشاره کرده است.^۴ اما زندگی وی، مثل بسیاری از شوریدگان عشق و معرفت، در هاله‌ای از ابهام و افسانه پوشیده مانده است. صرف‌نظر از قصه و افسانه، درباره باباطاهر می‌توان گفت که - قطعاً شخصیتی واقعی بوده که، مثل همه شخصیت‌های معروف مردمی، شاخ و برگ‌های فراوانی بر ترجمه احوال او افزوده شده است.

- نه صوفی و عارف خانقاهی نظیر ابوسعید ابوالخیر و بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی بوده، نه شاعر عارفی مانند عطار و سنائی، بلکه پیری بوده کوه‌نشین، نظیر باباهای تبریز که به شهر «هفتاد و دو بابا» اشتها دارد.^۵

- مطالبی مثل ذوب برف‌ها و رُستن سبزه‌ها که در احوال او آورده‌اند قطعاً افسانه است، ولی با توجه به لقبی که ملازم اسم او گشته، عُریان بودن او باید مُحرز باشد، هرچند وارستگی و درویشی و ژنده‌پوشی او را نیز می‌رساند و در دویستی‌های منسوب به او نیز اشاراتی به این معنی شده است.^۶

۲) محمد بن علی بن سلیمان الرّاوندی، راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، به تصحیح محمد اقبال، با حواشی مجتبی مینوی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۴، ص ۹۸-۹۹.
۳) ← مجمع الفصحا، تصحیح مظاهر مصفا، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۳۲۶.
۴) ← حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات طهوری، تهران ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۷۱.

۵) ظاهراً آخرین این «بابا»ها پیر سَلَه‌باف تبریزی، مرشد شمیس تبریزی، بوده است.
۶) نلذونم لوط و عُریونم که کرده خودم جلاَد و بی‌جونم که کرده بدمین عشق بر جونم چه کرده بده خنجر که تا سینه کنم چاک (دیوان، ص ۴۸)

– شخصیت او با خصایصی که یاد شد معلوم می‌گردد و هرچه بر آن افزوده شود افسانه است. این شخصیت واقعی که نیمه‌افسانه‌ای شده، در حال و هوای وهم‌انگیز و خیال‌انگیز دامنه‌های الوند، بی‌گمان ترانه‌های سوزناکی می‌سروده است. در این سروده‌ها، به‌صورتی که به دست ما رسیده، لغات محلی نزدیک به لهجه لُری و سرزمین‌های اطراف همدان دیده می‌شود که در فارسی نیست. ساختار بومی و محلی ترانه‌ها، نظیر سرودهای بخشیان خراسان و عاشیق‌های آذربایجان، اما منظم‌تر و شعرگونه‌تر از آنها، گواه صحت انتساب آنها به بابای کوه‌نشین همدانی است. اما، به احتمال قوی، حتی با تقلید لهجه‌ای و گویشی، به تفنن دوبیتی‌هایی سروده شده که سروده‌های باباطاهر قلمداد گردیده و، در واقع، جعبه گوه‌ر را به گنج گوه‌ر مبدل ساخته‌اند.

– با توجه به مفاهیم و روح دوبیتی‌های باباطاهر و شرح احوال او، می‌توان پذیرفت که وی صوفی و عارف به معنای نهادی شده آنها نبوده، بلکه مردی بوده با سوز درون، روح بریده از دنیا و قلق، هیجان عاشقانه و جوشان، که نادیدنی‌ها و ناشناختنی‌ها را در کوه و دشت و آب و سبزه و جنگل می‌دیده و زندگی درویشانه بلکه نیمه‌مجنونانه داشته و همین حال، در انظار عموم، نوعی تقدس به او می‌داده و او را در مقامی بالاتر از زاهدان و صومعه‌نشینان می‌نشانده و به زمره مجذوبان سالک – نه سالکان مجذوب – درمی‌آورده است.

– تشخیص دوبیتی‌های اصیل از غیراصیل، از طریق سبک‌شناسی شعری و تصویر مبهمی که از شخصیت باباطاهر داریم، شاید با احتیاط تمام میسر باشد؛ اما، در نهایت، برای تدوین نهایی مجموعه دوبیتی‌های باباطاهر چاره‌ای جز اتکا به روش معمول در تصحیح انتقادی و توجه به قدمت نسخه وجود ندارد. مع الوصف هیچ‌گاه نمی‌توانیم مطمئن باشیم که همه آنچه از این راه به نام باباطاهر گرد آید از آن او باشد.

معیار دیگری که در تشخیص اصالت دوبیتی‌های باباطاهر می‌توان اختیار کرد معیار گویش‌شناسی است، که خوشبختانه محققان به آن توجه کرده‌اند و نتایج آن اطمینان‌بخش خواهد بود.

□